

## بازخوانی کتاب المرأة، المفاهیم و الحقوق قراءة جديدة لقضايا المرأة في الخطاب الديني

محمد علی سلطانی\*

احمد قبانچی، المرأة المفاهیم و الحقوق،  
قم: منشور سیدی، چاپ اول، ۲۰۰۰ نسخه،  
۳۲۰ ص ۲۰۰۴/م، عربی، رقمی، (شمیز).

نگاه اسلام به مقوله زن و حقوق و شخصیت وی همواره در بین اندیشوران مسلمان مورد بحث و کنکاش بوده و هست. به موازات گسترش و اوج گیری اندیشه فیمینیسیم، این موضوع بیشتر مورد توجه و نقد و بررسی قرار گرفته و تهاجم شدید و دامنه داری علیه این دیدگاه آغاز گردید و در مقابل مدافعان اندیشه دینی و متفکران مسلمان به دفاع از موضع اسلام برخاستند و به تفسیر و توجیه نگاه اسلام و هماهنگ سازی آن با عدالت و دیدگاه حقوق بشری همت گماشتند.

بن مایه نگاه مسلمانان به مقوله زن در شرایطی شکل گرفت که اندیشه تعصب آلود عربی و نگاه تحقیر آمیز قبیله ای سایه سنگین خود را بر آن گسترده بود.

با آنکه پیامبر اسلام تلاش گسترده ای را برای در هم شکستن نگاه قبیله ای و تعصب آلود عربی بر مقوله زن آغاز و در موارد بسیاری به زنان نقش جدی برای حضور در صحنه اجتماع داد، اما با درگذشت پیامبر اکرم (ص) و پیش از آنکه دیدگاه وی تبدیل به فرهنگی عام و فراگیر شود و افتادن زمام امور جامعه به دست خلیفه دوم که به شدت افکاری سیراب شده از باورهای قبیله ای و عربی داشت، فرصت

\* محمد علی سلطانی دانش آموخته حوزه علمیه و مدتهاست در مرکز تحقیقات دارالحدیث در بخش حدیث به تحقیق و تألیف اشتغال دارد. از وی تا کنون چندین جلد کتاب و مقاله هایی چاپ و منتشر شده است.

لازم را در اختیار افکار و ایده‌های پیامبر(ص) نگذاشت و در نتیجه نگاه مسلمانان به زن در بسیاری موارد رنگ خشک عربی پیدا کرد. نهادینه شدن این شیوه تفکر، پس‌زمینه‌ای در اندیشه فقیهان و متفکران مسلمان ایجاد کرد که موجب برداشتهای هماهنگ با چنین شیوه تفکر از منابع دینی گشت. تأثیر این اندیشه بر زندگی جامعه اسلامی و تبدیل شدن زن به موجودی در حاشیه و فرو غلطیدن به انسان درجه دومی و واکنش آن در اندیشه و افکار شکل‌دهندگان به تفکر و باور جامعه اعم از حاکمان، فقیهان و نویسندگان، تعاملی دراز دامن ایجاد نمود. در سایه این تعامل قهری، برداشتهای دینی درباره زن که نخست شکل استنباط، اجتهاد و برداشت از منابع را داشت به ضرورت‌های دینی غیرقابل تردید تبدیل گشت به گونه‌ای که هرگونه اجتهاد و نوآوری و بازخوانی مجدد منابع دینی تلاشی معارض با داده‌ای دینی تلقی شد، از این روی برداشتهای فقهی درباره زن غیرقابل تردید گشت و اجازه تفکر و تردید در این اجتهادات که با توجه به اجتهادی و استنباطی بودن باید در قلمرو برداشتهای جدید قرار می‌گرفت از اندیشوران و فقیهان گرفته شد. امروزه نیز، نوآوری و ارائه دیدگاه‌های جدید در این خصوص موجب بُروز واکنش‌های تند و عصبی از سوی افرادی می‌گردد که باورهای نهادینه شده در میان مسلمانان را عین دین تلقی کرده و اجازه تردید و در نتیجه پژوهش و تحقیق را نمی‌دهند.

اجتهاد و استنباط به عنوان راهکاری کاراً برای هماهنگ نمودن داده‌های دینی با شرایط تحول‌زا و متغیر جامعه‌ها در بُعد زمانی و مکانی در نظر گرفته شده است. این ابزار، موتور محرکه اسلام تلقی می‌گردد و چنین تصور می‌شود که فقدان این عنصر و ناکار آمد ساختن آن، عملاً اسلام را به دینی تاریخی تبدیل خواهد کرد، زیرا دینی که عنصر هماهنگ کننده بین داده‌های آن و مقتضیات زمان و مکان نداشته باشد مقهور شرایط زمانی و مکانی قرار گرفته و از دور خارج می‌شود. تعبیه عنصر اجتهاد در اسلام به یقین برای همین هماهنگ‌سازی است و مدافعان اسلام در برابر اتهام تاریخی شدن اسلام به اعتبار گذشت هزار و اندی سال از پیدایش آن، به وجود عنصر اجتهاد در اسلام تمسک کرده و آن را راهکاری برای به روزسازی اسلام می‌شمارند. اگر به عنصر اجتهاد از این زاویه بنگریم، که درست‌ترین نگاه است، باید فضا را برای بازخوانی دوباره منابع و داده‌های دینی بازگذاریم و از هر اجتهادی به اعتبار اینکه به روزسازی اسلام، کمک می‌کند، استقبال کنیم و از این برداشتهای باورها و اعتقادات سنتی مسلمانان را در حوزه مباحث فروع دین درهم خواهد ریخت نهراسیم. ما نباید خود را ملزم به برداشتهای گذشتگان کنیم. این برداشتهای در عین حرمت و ارزش آن، رنگ غلیظ زمانه خود را دارند و برای عصر و روزگار خودشان استنباط شده‌اند و بدیهی است که برای روزگار دیگری که شرایط عوض شده است کارایی لازم را ندارند و پاسخ به نیازهای انسان مسلمان نمی‌دهند. بدیهی است این سخن در موضوعات غیر عبادی است، زیرا در مباحث عبادی جان مایه احکام، انقیاد و تسلیم است و این امر در هیچ شرایطی تغییرپذیر نیست. مقوله زن و نگاه اسلام به آن از مقولات عبادی نیست و از این رو

در دایره مباحث اجتهادی قرار می‌گیرد و باید همواره مورد بررسی و تجدید نظر قرار گرفته و هماهنگ با نیازهای زنان مسلمان بازآفرینی گردد و تقید و التزام به برداشتهای گذشتگان کنار گذاشته شود. احمد قبانچی از نویسندگان آشنا به مبانی استنباط و اجتهاد شیعی، گویا با توجه به مفهوم و اقتضای اجتهاد و استنباط در اسلام، مقوله زن در اسلام فقاهتی را، مورد پژوهش و تحقیق قرار داده است و دست‌آورد اندیشه و تفکر خود را در کتابی با عنوان *المرأة، المفاهیم و الحقوق*، به زبان عربی به جامعه اسلامی ارائه کرده است در این نوشته نگاهی گذرا به این کتاب خواهیم افکند و پیش از بررسی و نقد کتاب دو نکته را یادآور می‌شویم:

۱. به هیچ عنوان در صدد تأیید و یا رد برداشتهای نویسنده نیستیم و التزامی به پذیرش و یا نفی برداشتهای وی نداریم. و تنها به گزارش روند پژوهش وی و چگونگی نگاه او به منابع استنباط‌هایش بسنده خواهیم کرد.

۲. آنچه که در این نگاه مورد توجه است جسارت اجتهادی وی در بازخوانی دوباره منابع دینی درباره حقوق و ماهیت نگاه فقاهتی به موضوع زن است. بدیهی است برداشتها و دیدگاههای وی به اعتبار آنکه در قلمرو اسلام و با مراجعه به متون دینی انجام گرفته است دیدگاهی اسلامی است، گرچه همچون همه اجتهادات مشمول اصل درستی و نادرستی و صحت و سقم می‌شود و باید به بررسی و چالش علمی و اجتهادی کشیده شود. احمد قبانچی کتاب خود را در دو بخش تنظیم کرده است. در بخش نخست زن را در قلمرو مفاهیم و معارف دینی مورد بررسی قرار داده و در بخش دوم زن را در دایره حقوق به پژوهش کشیده است. این بخش در هشت بحث سامان یافته است که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

قبانچی در آغاز کتاب خود از دو نگرش جریان موجود در جهان اسلام نسبت به مقولات دینی و احکام شرعی یاد می‌کند. جریان نخست را با عنوان جریان اسلام فقاهتی و یا اسلام تقلیدی مطرح کرده و جریان دوم را به نام اسلام پویا و یا اسلام و جوانی نامگذاری می‌کند، و بر این باور است که هر کدام از این جریانها از پس زمینه‌ها و اصول موضوعه خاص خود برخوردار است و در داده‌های خود، سایه این پس زمینه‌ها مشهود است.

درباره اصول موضوعه و پس زمینه‌های اسلام فقاهتی از این اصول یاد می‌کند: «جهانی بودن رسالت و استمرار شرایع تا روز قیامت»، «تعبد در احکام حقوقی»، «دین همه زوایای زندگی را در برمی‌گیرد»، «دین خدا با عقل قابل دسترسی نیست»، «خداوند به نیاز انسان به قانون، داناتر از بشر است» و «اینکه برای هر پدیده‌ای حکم آسمانی و یا نفس‌الامری وجود دارد که از دسترس اجتهاد مجتهدان دور است و به تعبیر دیگر اصل تخطئه در اجتهاد».

«قانونگذاری فرمانمند است»، «استنباطات فقهی کاری بشری است»، «بین دین جاودان و شریعت متغیر به خاطر تغییر شرایط فرق است»، «احکام حقوقی امری اعتباری است و عدالت نسبی

می‌باشد»، «شریعت همه زوایای زندگی را در بر نمی‌گردد»، «خرد بشری به قانونگذاری و تشریح تواناست» و اصول از این دست.

قبانچی به جریان دوم باور دارد و مقوله «زن» را با این نگاه مورد ارزیابی قرار می‌دهد و تفاوت آن را با نگاه اول می‌سنجد و نگاه اول را که همان جریان اسلام فقهاتی است به نقد می‌کشد. وی با نگاه و نگرش یاد شده در نخستین بخش کتابش به چندین تلقی درباره زن در نگاه اسلام فقهاتی می‌پردازد. این برداشتها زیر عنوان: آفرینش زن از زیادی طینت مرد، شر بودن زن، ناقص العقل و ناقص الایمان بودن او، سجده زن به شوهرش، مشورت کردن با زن و مخالف آن عمل کردن، تخصیص حورالعین به مردها در بهشت و کراهت تحصیل برای زن، در فرهنگ عام و تلقی توده‌ای مسلمانان وجود دارد. نویسنده درباره این باور رایج که زن از افزونه مرد آفریده شده، نخست چند روایت از منابع سنت و شیعه نقل می‌کند. در بعضی از این روایتها یادآوری شده که زن از دنده چپ مرد و در پاره دیگر آمده که زن از گل زیادی مرد آفریده شده است. وی نتیجه طبیعی این قبیل روایتها را تلقی فرعی و درجه دومی بودن زن نسبت به مرد می‌داند، و بر این باور است که اولاً این روایتها همدیگر را نقض می‌کنند و در ثانی واقعیت خارجی، یعنی همگونی دنده‌های زن و مرد آن را نفی می‌کند، و سوم اینکه مفهوم ضمنی آنها این است که خداوند از آفرینش مستقل زن ناتوان بود و در نهایت با آیات قرآنی هماهنگی ندارد. آنچه که در آیات قرآنی آمده اینکه شماها را از نفس واحده آفریدیم و همسران را نیز، از همان نفس واحده آفریده‌ایم و همسر اعم از زن و مرد است و قرآن در این خصوص که نخستین انسان آفریده شده آدم بود و یا حوا، ساکت است.<sup>۱</sup> چون زوج در زبان عربی اعم از زن و مرد است.

نویسنده درباره شر بودن زن اشاره به پارهای روایت و به ویژه کلام منسوب به امام علی(ع) در نهج‌البلاغه می‌کند که می‌گوید: «زن هم‌ه‌اش شر است و شرتر از آن، اینکه چاره‌ای جز پذیرش آن نیست».<sup>۲</sup> وی می‌گوید: صدور چنین سخنی که نیمی از جمعیت جهان را با گوینده آن در مخالفت در می‌آورد از امام و پیشوای مسلمانان متصور نیست، از سوی دیگر با قرآن که پس از گزارش خلقت انسان می‌گوید: «**فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**»<sup>۳</sup> منافات دارد و عقل نظری هم آن را نمی‌پذیرد و فیلسوفان بر این باور هستند که آفرینش مخلوقی که هم‌ه‌اش شر باشد محال است. بگذریم که کتابی چون نهج‌البلاغه، سیصد سال پس از عصر امیرمؤمنان جمع‌آوری شده است و همه روایتهای آن قبلاً مکتوب نبود و این گونه نیست که همه آنچه در نهج‌البلاغه آمده است واقعاً سخنان امام علی(ع) باشد. درباره ناقص العقل و ناقص الایمان بودن زنان عبارتی را که در نهج‌البلاغه، آمده و مورد استناد معتقدان باور یاد شده است می‌آورد که: «عقل زنان ناقص و از ایمان بهره چندانی ندارند».<sup>۴</sup> وی می‌گوید صدور چنین سخنی از علی(ع) صحت ندارد، زیرا استدلالهایی که برای اثبات این ویژگیهای در زن، در کتاب مزبور آمده است درست نیست. چون نقص در میراث آنان از قوانین مشروع دین است

و ربطی به خود زن ندارد و نقص ایمانشان به خاطر ترک عبادت در دوران قاعدگی آن هم نه تنها دلیل بر نقص ایمان نیست، بلکه مؤید ایمان است، زیرا ترک عبادت در آن ایام مستند به فرمان الاهی است و خود این ترک یک نوع تعبد است، و نقصان عقل زن هم با سخن خدا که فرموده: ﴿فتبارک الله احسن الخالقین﴾ نمی‌سازد و استدلال به ارزش شهادت دو زن به اندازه یک مرد، هم منتسب به تقنین شرعی است و ربطی به زن ندارد. وی، آنگاه بحث نسبتاً طولانی آقای جوادی آملی در کتاب *زن در آئینه جمال و جلال*، را آورده و دفاع وی از روایت را، ناکافی شمرده است.<sup>۵</sup>

آقای قبانچی درباره مفاد پاره‌ای از روایات که می‌گوید «اگر دستوری می‌دادم کسی را سجده کنند فرمان می‌دادم که زن شوهرش را سجده کند» بر این باور است که مفهوم چنین روایاتی اصلاً در قرآن نیست و قرآن تنها موردی را که در تکریم او بسیار پافشاری کرده است حق پدر و مادر است و حال آنکه روایت چنین تکریمی را در حق شوهر می‌داند و نتیجه عملی چنین سخنان، خواری زن و فرعونیت و تبختر مرد می‌باشد و با مفاهیم قرآنی مخالف است و باید آنها را کنار نهاد.

وی، در خصوص روایت‌هایی که به پیامبر(ص) و یا امام علی(ع) و یا امام صادق(ع) در خصوص مشورت با زن و مخالفت با رأی آنان نسبت داده شده می‌گوید: انسان از چنین انتساب‌هایی شرمگین می‌شود و می‌نویسد: «این افکار بازمانده‌هایی از فرهنگ مردسالاری ستم‌کارانه‌ای است که در جامعه عربی پیش از آدم و پس از آن بوده است و گرنه قرآن، اسلام و رسول خدا از چنین سخنان بیزار است. وی در رد انتساب این روایتها به معصومان(ع) اولاً مفاد آنها را با قرآن و سیره پیامبر و اصحاب آن حضرت مخالف می‌داند، زیرا در قرآن در موارد بسیار مشورت با زنان و ترجیح رأی آنان نقل شده است از قبیل مشورت شعیب با دختران خود، مشورت ملکه سبا، آسیه زن فرعون و نیز، دستور قرآن به لزوم مشورت زن و مرد در موضوع رضاع، و در سنت هم پیامبر اکرم با أم سلمه در واقعه حدیبیه مشورت کرد و سخن او را پذیرفت، زهیر بن قین در جریان کربلا با زنش مشورت کرد و به سفارش او راه رستگاری را در پیش گرفت.

در ثانی، مضمون این کلمات با ادب اسلامی در تعارض است چگونه اسلام دستور می‌دهد با زنان مشورت کنید و با آن مخالفت کنید؟ آیا این نوعی به تمسخر گرفتن زن نیست که مخالف ادب اسلامی و انسانی است.

آقای قبانچی درباره موضوع تخصیص حورالعین به مردان بر این باور است که چنین چیزی از نصوص قرآنی فهمیده نمی‌شود و مقصود از خطابهای قرآنی که با ساختار مذکر آمده اعم از مرد و زن است و چون قرآن در محیطی مردسالار نازل شده است. بنابراین، واژه‌گانی که خطاب به اعم از مرد و زن است، شکل مذکر دارد. و روح الاهی که بنابر مفاد آیه ۲۹ سوره حجر در انسان دمیده شده، بر جنس واحد دمیده شده است<sup>۶</sup> که اعم از مرد و زن می‌باشد. بنابراین، همان‌گونه که فرشتگان نه مرد و نه زن هستند، روح انسانی هم وقتی وارد بهشت می‌شود همچون پیش از تشخیص جنسی مختص به

عالم مادی، شکل غیر جنسی خواهد داشت و تفصیل آن پس از استقرار در بهشت، برای ما معلوم نیست و گزارش نشده است. از این رو، زن بودن حورالعین مشخص نیست.

در خصوص ناخوشایندی آموزش برای زنان که چندین روایت در این باره به معصومان نسبت داده شده از جمله آنچه که به علی(ع) منسوب است که وی فرموده: «سوره یوسف را به زنان نیاموزید، بلکه سوره نور را آموزش دهید»<sup>۷</sup> نویسنده بر این باور است که این قبیل روایات با آیات قرآنی که تشویق به علم و درایت و خردورزی می‌کند منافات دارد. بگذریم که مضمون خود روایات هم با همدیگر ناسازگار است. از آن گذشته با توجه به مسئولیتهایی که بر دوش زنان است، آموزش و تعلیم لازمه تحقق این قبیل مسئولیتهاست.

آنچه که آقای قبانچی در این باره مورد توجه قرار نداده است یک نکته ظریف است و آن اینکه چرا بیشتر روایتی که به نوعی زن را تحقیر کرده و از او تلقی موجود درجه دومی دارد از امام علی(ع) نقل شده است؟ آیا سیاست اموی در تخریب چهره آن امام همام در این مورد نقشی نداشت؟ آیا این قبیل سخنان با روند فکری امام علی(ع) که به شدت در پی تحقق اندیشه‌های پیامبر در خصوص تبدیل فکر جاهلی به فکر و اندیشه اسلامی بود، سازگاری دارد یا با اندیشه اموی که حتی در روزگار حاکمیت خود در عصر اسلام هم نگرش جاهلی را پاس می‌داشتند؟ اگر چنین سخنانی را امام علی(ع) در زمان خود گفته است چگونه زنان بسیاری و از جمله شاعران برجسته از میان زنان، همواره طرفدار آن حضرت بودند؟ آیا طرفداری زنان از علی بن ابی‌طالب در برابر معاویه خود انگیزه لازم برای امویان نبود تا با انتساب چنین سخنان چهره او را در بین زنان تحریف کنند؟ و آیا جنگ جمل که در رأس آن یک زن قرار گرفته بود، معاویه را وسوسه نمی‌کرد که از این فرصت بهره گرفته اتهام ضد زن را به علی بن ابی‌طالب بچسباند؟ به نظر می‌رسد، آقای قبانچی به این موضوع تاریخی توجه نکرده است و گرنه در سایه این فضای فرهنگی و تبلیغی عصر امام علی(ع)، راحت‌تر می‌شد، روایتهای مخالف زن را که عموماً منسوب به علی(ع) است، تحلیل کرد و زمینه ساختن چنان سخنان و انتساب به آن امام را فهمید.

آنچه که یاد شد قسمت نخست کتاب قبانچی است که به اختصار از آن گذشته است. در بخش دوم که مباحث حقوقی زن در اسلام فقاهتی مطرح شده با تفصیل بیشتری بحث شده است. وی نخست موضوع قیومیت مرد بر زن و دیدگاه مفسران و فقیهان را می‌آورد و برداشت قیومیت مطلق و بدون قید و شرط از آیه سی و چهارم سوره نساء<sup>۸</sup> را درست نمی‌داند و بر این باور است که عموماً دیگر قرآنی اطلاق این آیه را مقید می‌سازد. البته، این پاسخها را دیگران هم مطرح کرده‌اند، اما نکته تازه‌ای که قبانچی مطرح کرده است اینکه آیا عبارت قرآن درباره قیومیت انشایی است و یا اخباری؛ و اگر اخباری است، اخبار در مقام انشاست و یا صرفاً خبر از یک واقعیت موجود در جامعه؟ قبانچی بر این باور است که آیه جنبه اخباری دارد و از واقعیت موجود در جامعه آن روز سخن می‌گوید و یک تشریح

اسلامی نیست. نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که قرآن وضع موجود را امضا کرده است و اگر چنین باشد انحصار از آن فهمیده نمی‌شود. بنابراین، اگر روش دیگر هم وجود داشته باشد از سوی قرآن امضا شده است. نویسندگان مشکل پاره‌ای از مفسران و نویسندگان مسلمان را در این باره بی‌توجهی به اصل مشورت در خانواده می‌داند و اگر این موضوع جدی گرفته شود، ضرورت ندارد که زمام امور تنها در دست مرد باشد.

قبانچی در بحث دوم، موضوع خروج از خانه را مطرح می‌کند و فتاوی فقیهان را در این باره نقل کرده و به بطلان استنباط این حکم از قرآن و روایات اسلامی می‌پردازد. وی می‌نویسد: «منبع این حکم از نظر فقیهان آیه قیمومیت است که بر این امر دلالت ندارد و اگر هم دلالت داشته باشد مشروط به معاشرت معروف است و حرمت خروج از خانه بدون اجازه شوهر با معاشرت معروف تنافی دارد». روایاتی هم که در این باره مورد استدلال واقع شده به باور قبانچی با کتاب خدا مخالف است و باید کنار گذاشت.<sup>۹</sup>

نویسنده درباره حجاب که بحث سوم این بخش است بر این باور است که پاره‌ای از شکل‌های حجاب از قبیل پوشیه، چادر و عبا زائیده محیط‌های اجتماعی است و آنچه در اسلام مطرح است اصل حجاب است و شکل آن امری عرفی است که با تغییر عرفها شکل حجاب هم تغییر می‌کند. آقای قبانچی از شیوه بحث متفکران و مدافعان اسلامی انتقاد می‌کند و به ویژه مقایسه‌ای را که بین جهان اسلام و غرب انجام گرفته و برای اثبات ضرورت حجاب به تنقید از زن در غرب می‌پردازند، مفید فایده‌ای نمی‌بیند، زیرا زن در غرب از پیشرفتهای قابل توجهی برخوردار است و کسی که زن غربی را می‌بیند نه تنها از آن به ضرورت حجاب پی نمی‌برد، بلکه گاه نتیجه عکس می‌گیرد. بنابراین، برای اثبات لزوم حجاب باید از روشهای درست و منطقی پیش رفت.<sup>۱۰</sup>

مبحث چهارم از بخش دوم، به موضوع احراز مناصب سیاسی و اجتماعی از سوی زنان اختصاص دارد. وی این موضوع را یکی از مباحثی می‌داند که بین جریان اسلام فقهاتی و سنتی و اسلام پویا و یا خردورزانه اختلاف نظر است. نگاه اول، زن را شایسته تصدی پاره‌ای از مناصب سیاسی اجتماعی از قبیل قضاوت، ریاست جمهوری، وزارت، فتوا و مرجعیت و حتی در مواردی عضویت در مجالس قانونگذاری، نمی‌داند در حالی که نگاه دوم در این مورد فرقی بین زن و مرد نمی‌بیند.

قبانچی فتاوی پاره‌ای از فقیهان پیشین و کنونی را اعم از شیعه و سنی به عنوان نمونه دیدگاه نخست می‌آورد و آنگاه منابع و مبانی این نظریه را ارائه می‌کند و به نقد و بررسی آن می‌پردازد.<sup>۱۱</sup> آیه قیمومیت،<sup>۱۲</sup> در خصوص دستور به زنان پیامبر برای ماندن در خانه و نیز روایاتی از قبیل: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة»<sup>۱۳</sup> اجماع و پاره‌ای از استحضاناتی است که فقیهان مطرح کرده‌اند، از جمله دلایل این فتواست. قبانچی به همه این استدلالها پاسخ می‌دهد. پاسخهای قبانچی آن گونه نیست که مخالفان دیدگاهش را به‌طور کامل مجاب کند، اما در این حد قابل توجه است که خواننده را به تفکر

می‌خواند تا این قبیل استدلالها را با تأمل بیشتری مورد بررسی قرار دهد و بعید به نظر نمی‌رسد که محققان به نکات تازه‌تری در این باره دست پیدا کنند.

قبنچی ریشه‌های دیدگاه اسلام فقاهتی را در دو نکته می‌بیند: نخست آنکه فقیهان به موضوع عفت و شرف زنان حساسیت فوق‌العاده‌ای داشته و دارند و آن را بر کار در بیرون و در حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی ترجیح می‌دهند و بین آن دو تنافی می‌بینند و دو دیگر آنکه اصالت مرد و تابعی و فرعی بودن زن در اعماق ذهن مسلمانان جاگرفته و رسوبات تاریخی این فکر در وجدان ناآگاه آنان محکم گشته است. وی برای این مدعای خود، سخن ملاصدرا و حکیم سبزواری را در خصوص زن و موقعیت او نسبت به مرد را می‌آورد.<sup>۱۴</sup>

پنجمین مبحث بخش دوم، موضوع دیه زن است. قبنچی منبع نصف بودن دیه زن را در غیر قرآن می‌بیند و بر این باور است که این حکم در قرآن نیامده است و منبع آن روایات و اجماع است. وی آنگاه چندین روایت در این خصوص نقل می‌کند. وی پیش از بحث درباره این منابع نکته‌ای را یادآوری می‌کند که به عنوان یک قاعده جای دقت و پژوهش بسیار دارد. وی می‌گوید: باید بین اسلام و فکر اسلامی و به تعبیر دیگر بین دین الهی و فکر دینی فرق گذاشت. آنچه که مقدس و الهی است اسلام است و نه تفکر اسلامی. احکام فقهی و فتاوی فقیهان از نوع دوم شمرده می‌شود. وی حتی در مقوله عقاید نیز، برداشتهای اندیشوران اسلامی را از نوع دوم می‌داند و تنها کلیات و به تعبیر دیگر ضروریات دین از قبیل توحید، نبوت، اصل وجوب نماز، روزه و امثال آن را دین حق می‌شمارد و بقیه مباحث را که اندیشورانی در جزئیات آن مباحث کلی آمده همه را در دایره اجتهاد فقهی، کلامی و تفسیری جای می‌هد و حتی آنچه که به صورت منصوص در کتاب و سنت آمده باشد، زیرا فهم اشخاص از متون تحت تأثیر فرهنگ، عرف، محیط اجتماعی و امثال آن قرار می‌گیرد و تغییر می‌کند. وی، برای این ادعای خود شماری از فتاوی فقیهان و یا مسلمات فقهی را می‌آورد که در نظام جمهوری اسلامی ایران تحول حکم یافته و گاه به نقطه مقابل دیدگاه پیشین تبدیل شده است. قبنچی قاعده مشهور بطلان اجتهاد مقابل نص را درست نمی‌داند. چون چنین چیزی هیچ‌گاه واقعیت پیدا نمی‌کند، زیرا هر آنچه به عنوان نص مطرح می‌شود در واقع بازخوانی نص و برداشت از نص است و نه خود نص؛ و به تعبیر دیگر نص به خودی خود، هیچ‌گاه گویا و ناطق نیست، بلکه این فقیهان و اندیشوران هستند که آن را به نطق در می‌آورند. از این روی هیچ‌گاه نص خالص نخواهیم داشت که در مقابل اجتهاد قرار گیرد.

وی، پس از ارائه این نظر، بر آن است که راه تغییر فتوا در خصوص دیه زن را باز کند، زیرا با این نگاه روایات و سنت را باید متغیر و تاریخی دانست و جز در احکام عبادات که تحت تأثیر عرف و تحولات اجتماعی و زمان و مکان قرار نمی‌گیرند، بقیه را باید با همین نگاه مورد پژوهش قرار داد و در خصوص دیه زن می‌نویسد:



«بر این اساس در موضوع نصف بودن دیه زن، منعی نیست از اینکه بگوئیم سنت شریف در پی ارائه راه حل حقوقی بود، که مقومات آن از فرهنگ آن روزگار و عرف جاری آن گرفته شده است و از قبیل احکام تعبدی صرف نیست که تغییر و تبدیل در آن راه نداشته باشد چون حقوق در قلمرو اقامه عدل قرار می‌گیرد، و مصادیق عدالت در معرض تغییر و تبدیل است».<sup>۱۵</sup>

نگاه قبانچی به موضوع عرف و احکام و فرق گذاری بین متن و فهم متن و نیز، قرآن و احادیث از مقولاتی است که دیگر پژوهشگران و به ویژه دانشوران تفسیر هرمنوتیکی متون مقدس بدان پرداخته‌اند، اما به نظر می‌رسد که در این قبیل مباحث بهتر آن است از همان شیوه مرسوم در اجتهاد پاسخ استدلال طرف مقابل را داد و روش قبانچی بیشتر به حذف صورت مسئله نزدیک‌تر است تا پاسخ قاطع به استدلال طرفداران تنصیف دیه زن نسبت به مرد.

بحث ششم نویسنده در بخش دوم کتاب، مسئله میراث زن است. در این مورد مدرک فتوا صریح آیه قرآن است و بحث پیشین قبانچی در اینجا جاری نیست به همین جهت قبانچی در این مسئله با احتیاط بیشتری نسبت به نظریه مشهور برخورد می‌کند. با این حال برای دستیابی به تغییر حکم در این مسئله دست از تلاش برنمی‌دارد و انتفاء حکم به خاطر انتفاء علت مشرعه آن را بعید نمی‌داند. در این باره می‌نویسد: «حقیقت این است که ما از تشریح قرآنی نمی‌توانیم دست برداریم مگر با قطع به علت حکم شرعی و این علت در حال حاضر وجود ندارد و در مورد بحث ما نص که بر علت حکم مذکور دلالت بکند در قرآن کریم نیامده است. وی، پس از چند سطر می‌افزاید: ظاهراً نبودن نص بر علت، جمود بر نص را، در صورتی که عقل عملی و یا وجدان گواهی بدهند که این حکم در حال حاضر با عدالت ناسازگار است، درست نمی‌کند و در این موارد می‌توان علت حکم را کشف کرد و به کشف حکمت در تشریح بسنده نمود».<sup>۱۶</sup> قبانچی پس از این بحث، بخشی از روایات در خصوص میراث زن را نقل می‌کند و به نقد و بررسی آنها می‌پردازد.

بحث هفتم کتاب، مقوله ازدواج و طلاق است. در مقوله ازدواج مسئله اذن پدر را مطرح می‌کند و در طلاق موضوع انحصار حق طلاق در دست مرد را به بحث می‌کشد. آنچه که در این بحث جای تأمل و دقت دارد تفسیری است که قبانچی از عبارت «الطلاق بید من اخذ بالساق»<sup>۱۷</sup> ارائه می‌دهد. تفسیر مشهور و مقبول عموم آن است که این عبارت حق طلاق را در ارتباط با زن و مرد سنجیده و در نهایت به مرد می‌دهد، زیرا مرد است که اخذ بالساق می‌کند، اما قبانچی این سنجش را بین زوجین و دیگران می‌داند و در واقع عبارت گویای آن است که طلاق به دست کسانی است که اخذ بالساق، می‌کنند و آنان طرفین این پیوند هستند و نه افرادی که بیرون از این دایره هستند و در واقع حق طلاق پدر، برادر، بزرگ قبیله و امثال آن را نفی می‌کند و آن را فقط برای زوجین اثبات می‌کند. این تفسیر قطع نظر از درستی و نادرستی، جای تأمل و بررسی بیشتری را می‌طلبد و از جمله احتمالاتی است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت.

آخرین بحث کتاب «حضانت» است و نظر فقیهان را در خصوص حق حضانت زن تا دو سال نسبت به پسر بچه و تا هفت سال نسبت به دختر بچه و پس از آن انتقال این حق به مرد را مورد نقد قرار می‌دهد. وی نخست روایات باب را به سه گروه تقسیم می‌کند و در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که هیچ کدام از روایات به تفصیلی که فقیهان گفته‌اند دلالت نمی‌کند، بدیهی است مباحث حقوقی زن به همین هشت بحث منحصر نمی‌شود و قبانچی خود به این امر اعتراف کرده است و مباحثی چون شهادت و یا تعدد زوجات هم از مقولاتی هستند که باید مورد بحث قرار بگیرد، اما ترس از پربزرگ گشتن کتاب، وی را از پرداختن به دیگر مباحث مربوط به زن باز داشته است.

در پایان چند نکته قابل یادآوری است:

۱. قبانچی از بحث سندی در خصوص روایتها دوری می‌گزیند و عدم حجیت خبر واحد را برای پرهیز از این بحث کافی می‌داند، ولی نباید از این نکته غافل بود که در مقام بحث و بررسی به مبانی طرف مقابل هم باید توجه کرد و بر پایه مبانی او مسئله را به نقد و بررسی کشید.
۲. قبانچی به روند تاریخی این احکام و فتاوی نمی‌پردازد، در حالی که در فقه پی‌گیری روند تاریخی یک فتوا بسیاری از نکات کور بحث را روشن می‌سازد و گاه نشان می‌دهد که یک اجتهاد صرف چگونه در گذر زمان تبدیل به یک ضرورت دینی می‌شود.
۳. نگاه وی در خیلی موارد از نگاه هرمنوتیکی برخوردار است و با این سلاح به مبارزه با فقه سنتی و یا اسلام فقهاتی می‌رود، اما اسلام فقهاتی چنین مبانی را نمی‌پذیرد. مناسب آن است که مبانی مورد پذیرش طرف مقابل بیشتر مورد توجه قرار بگیرد.
۴. قبانچی در عین برخورداری از جسارت فقهی که در جای خود قابل تقدیر است و همواره همین جسارتهای، افقهای تازه‌ای در فراروی فقه گذاشته است و نمونه روشن آن را در انتقادهای تند مرحوم ابن ادریس بر شیخ الطائفه می‌توان دید که سیطره دراز مدت اندیشه فقهی شیخ الطائفه را که راه اجتهاد را مسدود کرده بود، درهم شکست و جرئت اجتهاد را در فقیهان زنده ساخت، اما استنباطهای قبانچی در آغاز راه است و به تنهایی نمی‌تواند فقهی نو و اجتهادی تازه در افکند. اگر این قبیل جسارتهای اجتهادی مورد توجه قرار بگیرد و فقیهان به جای تهاجم و روند حذفی با آن، برخورد علمی و استدلالی بکنند، شاید افقهای تازه‌ای فراروی اجتهاد گشوده شود و اجتهاد به جایگاه واقعی خود که همانا به روز کردن احکام اسلامی است، نزدیک شود.

## پی‌نوشتها:

۱. نک: ص ۲۷.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۳۸ «المرأة کلها شر و شرما فیها أنه لا بدمنها».

۳. مؤمنون، آیه ۱۴.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۰ «ناقصات العقول و الإيمان و الحظوظ».
۵. نک به: کتاب المرأة، ص ۳۵ به بعد.
۶. حجر، آیه ۲۹ ﴿فَإِنَّا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾.
۷. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۷، باب ۹۲، ج ۱.
۸. ﴿الرّجال قوامون علی النساء ...﴾.
۹. نک: المرأة، ص ۸۷ به بعد که فتاوی فقیهان در باب عدم خروج زن از خانه بی اجازه و رضایت شوهر آمده است.
۱۰. نک: المرأة، ص ۱۳۰ به بعد.
۱۱. همان.
۱۲. احزاب، آیه ۳۲.
۱۳. وسائل الشیعه.
۱۴. نک: المرأة، ص ۲۱۵ و اسفار الأریعة، ج ۷ ص ۱۳۶.
۱۵. نک: المرأة، ص ۲۲۵.
۱۶. همان، ص ۲۴۷.
۱۷. همان، ص ۲۹۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی